

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى
قيام يوم الدين

یادآوری 1؛ اشکال چهارم: بررسی اینکه قائلین به اقوال خمس در دوران بین محذورین، اگر احدهما اهم و یا محتمل الاهمیه باشد آیا صحیح است کبرای قاعده «تزام» را جاری نمایند یا خیر؟

یکی از مطالبی که در «دوران بین المحذورین» باید مطرح بشود این است که آیا در این بحث اهمیت «احدهما علی الآخر» تأثیری در مساله دارد یا خیر؟ و اینکه ما آمدم اقوالی را در مساله مطرح کردیم و خود ما به این نتیجه رسیدیم که در اینج «برائت عقلی» و «برائت نقلی» جریان پیدا می کند؛ یعنی می گوئیم ما نسبت به وجوب، برائت را جاری می کنیم و نسبت به حرمت نیز، برائت را جاری می کنیم و یا آن کسانی که قائل به «تخیر شرعی» هستند و یا کسانی که قائل به «تخیر عقلی» هستند؛ حال آیا این اقوال در جایی است که «احدهما» اهم از دیگری نباشد؟ و در نتیجه در «دوران بین المحذورین» اگر گفتیم «احدهما» اهم از دیگری هست اینجا دیگر نوبت به این اقوال نمی رسد و ما باید آن «معلوم الاهمیه» را اخذ کنیم. به عبارت دیگر: در باب «تزام» آنجا اصولیین قائلند که اگر «احدهما معلوم الاهمیه» باشد و یا «محتمل الاهمیه» باشد بر دیگری مقدم است و اگر هیچ کدام اهم از دیگری نباشد مساله تخیر در کار هست؛ حال آیا این نظر در باب «تزام» در اینجایی که «دوران بین المحذورین» هست قرار می گیرد یا خیر؟ و باز به عبارت دیگر: آیا ما نحن فیه از مصادیق کبرای باب «تزام» هست یا نیست؟ چه اینکه: اگر گفتیم گفتیم از مصادیق کبرای باب «تزام» است پس مساله «معلوم الاهمیه» و «محتمل الاهمیه» نقش دارد و اگر گفتیم از مصادیق کبرای باب «تزام» نیست پس مساله اهمیت نقشی ندارد؛

اشاره اجمالی به جریان باب «تزام»؛ «تزام» یا بین دو دلیل لفظی است و یا بین دو دلیل لبی

اینجا قبل از اینکه ما توضیح بدهیم در ما نحن فیه مساله چگونه است لازم است یک اشاره اجمالی به باب «تزام» کنیم. در باب «تزام» گاهی اوقات: «فرض اول»: «تزام» بین دو دلیل لفظی است. «فرض دوم»: و گاهی اوقات «تزام» بین دو دلیل غیر لفظی (لی) است؛

فرض اول: تزاحم بین دو دلیل لفظی: در اینجا اصولیین قائلند، هر کدام یک از دو دلیل لفظی اطلاق دارند که خود دو صورت دارد.

در باب «تزاحم» مساله این چنین است که: گاهی اوقات می گوئیم یک «ازل النجاسة» داریم و یک «صلّ» داریم و بین این دو دلیل لفظی «تزاحم» بوجود می آید و در تصویر «تزاحم» بین دو دلیل لفظی اصولیین می گویند که هر کدام یک از این دو دلیل اطلاق دارد یعنی: «ازل النجاسة» می گوید: ازاله نجاست واجب است: اعم از اینکه نماز را اتیان کنید یا نکنید؛ و اعم از اینکه نماز واجب باشد و یا واجب نباشد؛ و اطلاق دارد بدین معناست که اطلاق «ازل النجاسة» می گوید: می خواهد نماز واجب باشد و می خواهد نماز واجب نباشد و می خواهد شما متعلق وجوب دیگری که صلات است را اتیان بکنید و یا اتیان نکنید؛ و عکسش هم هست یعنی «صلّ» هم یک اطلاق لفظی دارد و می گوید: نماز واجب است: اعم از اینکه ازاله نجاست واجب باشد یا نباشد و اعم از اینکه شما اشتغال به ازاله نجاست داشته باشید و یا نداشته باشید؛

صورت اول: در فرض اشتغال به اهم تردیدی وجود ندارد که اطلاق دلیل مهم ساقط می شود چون مکلف قدرت بر اتیان هر دو ندارد

بنابراین اینجا دو اطلاق در میان است؛ حالا اگر فرض کنیم «احد الاطلاقین» یا «احدهما» اهم از دیگری است؛ مثلاً بگوئیم «ازل النجاسة» اهم است از مساله «صلّ»؛ نتیجه ای که می گیریم این است که: در اینکه اطلاق دلیل صلات ساقط شده تردیدی وجود ندارد، یعنی اگر هر دو مساوی باشند در فرض اتیان ازاله نجاست اطلاق دلیل صلات ساقط می شود چون قدرت ندارد هر دو را انجام بدهد و مکلف در فرض اینکه مشغول ازاله نجاست است چون از اتیان هر دو با هم عاجز است پس مسلماً اطلاق دلیل صلات ساقط می شود؛

صورت دوم: اما در فرض اشتغال به مهم، تردید وجود دارد که اطلاق دلیل اهم ساقط می شود یا خیر؟ و این شک معنایش «بقا تعین اخذ به اهم» است.

اما عکسش را تردید داریم یعنی در فرض اتیان به صلات آیا اطلاق وجوب ازاله نجاست ساقط می شود یا نه؟ این سقوطش برای ما معلوم نیست و برای ما مشکوک است و اگر واقعا این اهم باشد این اطلاق به قوت خودش باقی می ماند و اگر ازاله نجاست اهم از مساله صلات باشد این اطلاق به قوت خودش باقی می ماند؛ لذا در فرض اینکه «احدهما اهم» باشد یا «احدهما محتمل الاهیة» باشد مساله اصولی و تعبیر اصولی اش این است که تردیدی نداریم که در فرض اتیان اهم، اطلاق دلیل مهم ساقط شده اما در فرض اتیان مهم آیا اطلاق دلیل اهم از بین رفته یا نه؟ پس این مطلب برای ما مشکوک است.

خلاصه اینکه:

پس ببینید آنجایی که هیچ کدام اهم از دیگری نباشد – و فرض این است که ما قدرت بر اتیان هر دو را نداریم – چون قدرت بر اتیان هر دو را نداریم پس یقیناً یکی از این اطلاقها از بین می رود و وقتی قدرت نداریم شارع نمی تواند بفرماید: «تو ازاله نجاست کن اعم از اینکه مشغول اتیان نماز واجب هستی یا نیستی» و «اعم از اینکه نماز بر تو واجب باشد یا نباشد» بعد نمی تواند بگوید: «نماز هم واجب است اعم از اینکه ازاله نجاست بر تو واجب باشد یا نباشد به هر روی مکلف در این مورد قدرت ندارد در

زمان واحد هر دو را انجام بدهد پس حالا که قدرت بر اتیان هر دو در زمان واحد ندارد پس اینجا می‌گوییم یقیناً یکی از این دو اطلاق ساقط شده یعنی یا اطلاق اهم ساقط شده است و یا اطلاق مهم؛ و ما در فرض اینکه اتیان به اهم، اطلاق مهم ساقط می‌شود تردیدی نداریم؛ برای اینکه این اهم است و وقتی شما مشغول به اهم می‌شوید و اهم را امتثال می‌کنید شارع یقیناً آن امر مهم را از شما نمی‌خواهد و اطلاقش ساقط می‌شود؛ اما در فرض اشتغال به مهم، شما نمی‌دانید آیا اطلاق امر به اهم ساقط شده یا ساقط نشده؟ لذا می‌گوییم نه؛ این اطلاق باقی است و همین شک معنایش این است که بگوییم این اطلاق به قوت خودش باقی است و اطلاق که باقی است معنایش تعین اخذ به اهم است یا معنایش این است که باید «معلوم الأهمية» را بگیریم و یا «محمتمل الأهمية» را باید بگیریم؛ این بیان هم در «معلوم الأهمية» جریان دارد و هم در «محمتمل الأهمية» جریان دارد؛ پس این در آنجایی است که دو دلیل لفظی در کار باشد و هر دو اطلاق دارند و ما روی صناعت اصولی به این نتیجه می‌رسیم که «معلوم الأهمية» و یا «محمتمل الأهمية» را باید اخذ کرد. مخصوصاً در ذهن شریفان بسپارید که ممکن است گاهی اوقات از شما سؤال کنند که یک دلیل داریم بنام «ازل النجاسة» و یک دلیل داریم «صلّ» چطور می‌شود بین اینها «تزامم» واقع بشود؟

می‌گوییم التزامم این است که می‌گوید: «ازل النجاسة» اطلاق دارد یعنی می‌گوید: «سواء اتيت بالصلاة الواجبة ام لا؟» و «صلّ» نیز اطلاق دارد یعنی می‌گوید: «سواء اتيت بإزالة النجاسة ام لا؟» که واجب است یا نیاورید؛ اگر ما اطلاق را در این دو دلیل تصویر نکنیم اصلاً نوبت به «تزامم» و این بحث‌ها نمی‌رسد و حال که می‌گوییم اطلاق دارد، پس اطلاق چهار مطلب می‌گوید: «مطلب اول»: می‌گوید هم این را باید بیاورید و هم آن را باید بیاورید و هم این واجب است و هم آن واجب است «مطلب دوم»: این است که ما قدرت بر اتیان هر دو نداریم. «مطلب سوم»: این است که حالا که قدرت بر اتیان هر دو نداریم یکی از این دو اطلاق‌ها باید ساقط بشود. «مطلب چهارم»: این است که سقوط اطلاق مهم یقینی است اما سقوط اطلاق اهم مشکوک است و عقل می‌گوید این اطلاقی که باقی مانده و مشکوک است این اطلاق را اخذ کن و به آن ترتیب اثر بده؛ این در آنجایی که پای دو دلیل لفظی در کار باشد.

فرض دوم: التزامم بین دو دلیل لبی: در اینجا اصولیین قائلند، هر دلیلی کاشف از وجود ملاک است که خود دو صورت دارد.

اما اگر ما دو دلیل لفظی نداشته باشیم فرض کنید «اجماع» داریم بر وجوب ازاله نجاست و «اجماع» هم بر یک حکم دیگری هم داریم و پای لفظ وقتی در کار نبود دیگر نوبت به اطلاق نمی‌رسد اینجا چکار باید بکنیم؟

جواب این است که این را هم در جای خودش بیان کردند که هر دلیلی کاشف از وجود ملاک است یعنی: اگر این دلیل یا «اجماع» دلالت دارد بر اینکه ازاله نجاست واجب است لذا این دلیل کشف از این می‌کند که ملاک وجوب ازاله نجاست موجود است حتی در فرضی که مشغول به صلات هستید و اگر فرض کنیم دلیل وجوب صلات هم لبی است آن هم کشف از این می‌کند که ملاک وجوب صلات موجود است حتی در فرضی که شما مشغول ازاله نجاست هستید و اینجا دیگر پای اطلاق در میان نیست و اما آن چیزی که در میان است مساله کشف از ملاک است و هر کدام یک از این دو دلیل لبی کشف از وجود ملاک می‌کنند ملاکی که در فرض اتیان دیگری هم باشد یعنی الان که مشغول اتیان نماز هستید ملاک وجوب ازاله نجاست هست و الان که مشغول ازاله نجاست هستید ملاک وجوب صلات هست و بگوییم خوب وقتی کشف از وجود ملاک کرد خوب ملاک هر دو موجود است و چون ما عاجز از اتیان هر دو هستیم و قدرت انجام هر دو را نداریم باید اخذ به «أحد الملاكين» بکنیم و باز می‌آییم سراغ عقل می‌گوییم.

صورت اول: در فرض اتیان ملاک اهم، یقین داریم که ملاک مهم ساقط می شود چون مکلف از اتیان هر دو عاجز است

در فرض اتیان ملاک اهم یقین داریم ملاک مهم ساقط است چون وقتی می گوئیم عاجز از اتیان هر دو هستیم معنایش این است که شارع نمی تواند در زمان واحد تحقق هر دو ملاک را از ما بخواهد و در فرض اتیان اهم ملاک مهم ساقط است.

صورت دوم: در فرض اتیان ملاک مهم، یقین نداریم که ملاک مهم ساقط می شود و عقل می گوید در این موارد معیناً ملاک اهم را اتیان نمایید

اما در فرض اتیان مهم نمی دانیم ملاک اهم ساقط است یا نه؟ در فرض اتیان مهم سقوط ملاک اهم برای ما مشکوک است و عقل می گوید در چنین موردی شما موظفید به اینکه معیناً ملاک اهم را اتیان بکنید؛ این مطالبی است که بزرگان در باب «تزام» مطرح نمودند خلاصه اینکه: «تزام» یا بین دو دلیل لفظی است یا بین دو دلیل لبی است؛ در دو دلیل لفظی از راه اثبات دو اطلاق ما به «تزام» می رسیم؛ اما بین دو دلیل لبی از راه کشف ملاک ما به «تزام» می رسیم؛ و در حال حاضر می خواهیم ببینیم این خصوصیتی که در باب «تزام» مطرح کردند آیا در ما نحن فیه وجود دارد یا خیر؟ چه اینکه در ما نحن فیه «دوران بین المحذورین» است یعنی «دوران بین الوجوب و الحرمة» است؛

نظر مختار: در ما نحن فیه التزام جاری نیست چه اینکه در اینجا اساساً دو اطلاق یا دو ملاک در عرض هم وجود ندارد تا التزام فرض شود بلکه یک اطلاق یا یک ملاک وجود دارد که این حکم در واقع یا وجوبی است و یا تحریمی

حال آیا در اینجا دو دلیل که دارای دو اطلاق باشد در میان است؟ نه چنین نیست و در جواب می گوئیم بالاخره حکم واقعی یا وجوبی است یا تحریمی است؛ پس دو تا نیست که دو اطلاق داشته باشیم؛ لذا دو حکم و دو دلیل و دو اطلاق و دو ملاک در اینجا وجود ندارد و در اینجا دو حکم نداریم تا دو اطلاق داشته باشد و دو ملاک در ما نحن فیه نداریم بلکه ما اینجا یک حکم در واقع داریم و یک ملاک داریم که این حکم یا ملاک یا وجوبی است و یا تحریمی؛

پس اصلاً موضوع «تزام» در اینجا منتفی است یعنی موضوع «تزام» در جایی است که دو حکم باشد و یا دو اطلاق و یا دو ملاک باشد اما اینجا ما یک حکم بیشتر نداریم یعنی دو اطلاق و دو ملاک بیشتر نداریم لذا وجهی نیست که ما در اینجا بباییم مساله «تزام» را مطرح کنیم و قواعد باب «تزام» را مطرح بنماییم. سه نکته قابل توجه اینکه: «نکته اول»: قواعد باب «تزام» در جایی است که در واقع دو حکم باشد یعنی آنجایی است که شما در واقع می گوئید در لوح محفوظ هم «أزل النجاسة» متوجه من است و هم «صلِّ» و دو حکم متوجه من است و این دو حکم هر دو اطلاق دارند و یا هر دو کشف از ملاک در فرض اتیان دیگری دارد؛ آن وقت فقط مشکل این است که من قدرت بر انجام ندارم یعنی من در زمان واحد نمی توانم هم ازاله نجاست کنم و هم نماز را اتیان کرده و بخوانم و مشکل در عدم قدرت مکلف بر اتیان است؛

خوب اینجا می آیم مساله «تزام» را مطرح می کنیم و می گوئیم به عقل مراجعه کنیم عقل می گوید در میان این دو حکم متزامین کدامشان برای مولایت، «اهم» از دیگری است و کدامشان «محتمل الاهمیه» است؛ اما در ما نحن فیه ما دو حکم

نداریم بلکه یک حکم است یعنی در «دوران بین المحذورین» می گویم یا در واقع وجوب جعل شده یا در واقع حرمت جعل شده، پس دو اطلاق و دو ملاک نیست.

«نکته دوم»: تساوی هر یک از دو حکم که بحثی ندارد یعنی اگر هر دو مساوی بودند ما اصلا بحثی نداریم؛ بحث این است که در «دوران بین المحذورین» اگر وجوب واقعا باشد و این آیا اهم از حرمت است؟ یعنی آیا می توانیم بگوییم این وجوب، «معلوم الاهمیه» و یا «محتمل الاهمیه» است؟ و حالا این وجوب را باید معینا اخذ کنیم؟

از کلمات آخوند خراسانی استفاده می شود که ایشان «قاعده تقدیم اهم بر مهم» را اینجا جاری کرده و در «دوران بین المحذورین» اگر «احدهما اهم» و یا «محتمل الاهمیه» است؛ مرحوم آخوند می فرماید: آن تعین دارد «نکته سوم»: ما در اینجا علی البدل نداریم و هیچ کدام اینجا بدل از دیگری نیست؛ یعنی اگر وجوب باشد «وجوب بالاصالة» است و بدل از حرمت نیست و ما هم که نمی دانیم ولی احتمالی که می دهیم همین است که یا در واقع واجب است و اگر هم باشد بالاصالة است و بدل از حرمت هم نیست و یا حرام است و اگر هم باشد بالاصالة است و بدل از وجوب نیست و هیچ کدام بدل از دیگری نیست.

به هر روی ما در واقع دو اطلاق نداریم و دو ملاک نداریم؛ بلکه یک حکم داریم که یا وجوبی است و یا تحریمی است و اساسا «تزام» با قطع نظر از اینکه ما نیاز به دو اطلاق داریم و یا نیاز به دو ملاک داریم «تزام» باید در جایی باشد که دو حکم در عرض یکدیگر باشند اما اینجا یک حکم داریم که آن یک حکم مردد است «بین الوجوب و التحريم»؛ مثلا من می دانم مولا - مثلا موالی عرفیه - یک تکلیفی به من کرده اما من نمی دانم این تکلیف وجوبی است یا تحریمی؟ پس یک حکم در اینجا بیشتر نیست؛ و در یک حکم «تزام» چگونه بوجود می آید؟! اگر اصلا کاری به اطلاق و ملاک هم نداشته باشیم باید دانست که «تزام» در حکم واحد معقول نیست.

یمكن ان يقال: عقل می گوید در هر موردی که پای اهم و مهم در میان باشد، اهم مقدم بر مهم است حال چه باب التزام باشد و چه باب دوران بین المحذورین

نکته دیگر اینکه «لقائل ان يقول» که ما اصلا اسم «تزام» را در اینجا نمی آوریم و نمی گویم آیا ما نحن از مصادیق باب «تزام» هست یا نه؛ ولی به عقل می گویم هر جا پای اهم در کار باشد اهم مقدم بر مهم است اعم از متزاممین و یا «دوران بین المحذورین»؛ عقل می گوید هر جا شما یک احتمالی دادید که هر کدام از اینها اهم از دیگری بود، برو سراغ اهم؛ برای اینکه عقل می گوید شما با اخذ به اهم چیزی را از دست ندادید اما اگر مهم را اخذ کردید اهم را از دست می دهید حال آیا این مطلب درست است یا نه؟

رد اشکال: چنین قاعده عقلی نداریم یعنی قاعده «حکم به تقدیم اهم مطلقا و فی جميع الموارد» وجود ندارد به شهادت اینکه در باب تعارض مساله اهم و مهم مطرح نیست.

به نظر ما این مطلب درست نیست چه اینکه عقل چنین قاعده ای ندارد که هر جا پای اهم در کار باشد مقدم بر مهم است و بگوییم در «دوران بین المحذورین» و بین وجوب و حرمت، وجوب مقدم است؛ یعنی بگوییم اینکه وجوب اهم از حرمت است به این بیان که اگر وجوب در میان باشد مثلا یک واجب خیلی مهم اجتماعی است اما اگر پای حرمت در کار باشد حرمت

شخصی است؛ نه چنین نیست؛ چه اینکه ممکن است در واقع اصلاً وجوبی در کار نباشد و وقتی نباشد اثری ندارد و عقل یک چنین حکمی - خوب این را دقت کنید - یعنی حکم به «تقدیم اهم مطلقاً و فی جمیع الموارد» ندارد.

یعنی بعبارت آخری: ما می خواهیم بگوییم عقل فقط اهم را مقدم می کند در باب متزاحمین؛ و می گوید آنجایی که مولا دو حکم متوجه تو کرد و تو که قدرت بر امتثال هر دو را نداری اهمش را انجام بده و شاهد بر این معنا این است که در باب تعارض هیچ وقت نمی آید مساله اهم و مهم را مطرح کنی یعنی در جایی که دو روایت متعارضین داریم در آنجا هیچ فقیهی - در باب تعارض - نمی آید مساله اهم و مهم را مطرح کند؛ خوب اگر واقعاً عقل حکم به تقدیم اهم مطلقاً داشته باشد پس باید در باب تعارض هم این کار انجام بشود.

نظر نهایی در مقام اول: در دوران بین المحذورین در توصیلین مع وحدة الواقعة، اصالة البرائة عقلی و نقلی جریان دارد؛ حتی قائلین به تخییر عقلی یا لاجرجیت عقلیه نیز نمی توانند مساله اهمیت را در اینجا مطرح کنند.

بنابراین نتیجه این می شود که در «دوران بین المحذورین» هم «اصالة البرائة عقلی» جاری می شود و هم «اصالة البرائة نقلی» جاری می شود «و لافرق» در اینکه «احدهما معلوم الاهمية» و یا «محمتم الاهمية» نسبت به دیگری باشد یا نباشد و نیز «و لافرق» که مساوی باشند و یا یکی یقیناً اهم از دیگری باشد و یا احتمالاً اهم از دیگری باشند؛ و هر دو «اصالة البرائة عقلی» و «اصالة البرائة نقلی» جاری می شود؛ حتی کسانی که در ما نحن فیه مساله «تخییر عقلی» را مطرح کردند باز نمی توانند بگویند عقل در اینجا مساله اهمیت را ملاک قرار می دهد بلکه آنهایی که «تخییر عقلی» را می گویند آن روز هم عرض کردیم - مثل مرحوم نائینی و مرحوم روحانی در کتاب «منتقى الاصول» و امثال اینها می گویند یک «لاخرجیت عقلیه» اینجا وجود دارد و تعبیرشان از «تخییر عقلی» یک «لاخرجیت عقلیه» است و می گوئیم چون جمع بین این دو نمی شود و «لابدیت من احدهما» است و «لا بد اما من الحرام او من الواجب» پس این هم در اینجا روشن شد و معلوم شد در اینجا مساله اهمیت هیچ اثری ندارد و ربطی به بحث «تزامم» ندارد؛ تا اینجا صورت اولی تمام شد.

بررسی مقام دوم: در دوران بین محذورین اگر احد الحكمین یا هر دو تعبدی فی وحدة الواقعة باشد مقتضای قاعده چیست؟

و صورت دوم اینکه آقایان مطالعه بفرمایید اگر «احد الحكمین» یا هر دو تعبدی باشند - ما تا حالا خواندیم هر دو توصلی و گفتیم هم «اصالة البرائة عقلی» و هم «اصالة البرائة نقلی» جاری است - اما حالا اگر هر دو ی «احدهما» تعبدی باشند و واقعه نیز «واقعة واحدة» باشد آن شاء الله فردا عرض می کنیم .

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ

